

[illegible]

بود مردمان با ستسقا پدیدون شد بودند و من با ایشان بودم و در زیارت
کودستان آوازی شنیده باز نکرستم سعدون مجنون را دیدم در چه طاقی
از آن کویستان نشسته دستش را روی خود میزد و با خود چیزی می گفت
وی رفتم و سلام کردم و گفتم و عليك السلام عطا فرمود گفت غلب عليك الوفا
گفت چه ابوهیت فرمود في الصلوة گفت من في الفتور گفت نه با ستسقا
آمد اندک تنگی افاده گفت بویشان آمده گفت نه آری گفت بلب سماء و قلب
خاوی پس گفت خاوی که آن آب بخورم گفتم چرا بخورم گفت خداوند آب آن
را در دوشین من بر تو باران در لیلانم و افکندی عطا تا نرسد که نازند
پدید شد عطا **سليمان رحمه الله تعالى** از زهاد مصر است
بزرگ وقت خود بوده روزی بسیار بود در کتاب خفته وی را گفتند چرا
بسیار به بنای کتب بخجی هم بسایه آیم اما تو سرکه می کویند که در راحت
نفس خود که می گیری **علي بن سهل بن الارواح الضمعي رحمه الله** اقطيه
تا به است کلتا و ابو الحسن است از دمای مشایخ اصفهان شاکر **علي بن**
يوسف ابیات از افرا حنیف بوده و میان ایشان مکاتبت و رسانده بوده
ابو طالب خوشی **صحنه** داشته و کان له را **باصبر عظيمه** **ربما كان المنع**
من الاكل و الشرب عشرين يوما ليت فيها قائما لها بعد ان كان شقوا
من النوعه و المتعین وی گفته که ما احبنا **فدا لای** و شاهان